

مشایخی

تجسم کامل یک بازیگر



هادی مرزبان

کارگردان

■ جمشید مشایخی به اعتقاد من تجسم کاملی از یک بازیگر یا معیارهای یک بازیگر حرفه‌ای است. قبل از اینکه با او کار کنم و در زمان دانشجویی، مشایخی برای من یک غول بازیگری بود. وقتی کارهای تئاتر او را می‌دیدم، مو به تنم سیخ می‌شد و احترام خیلی زیادی برایش قابل بودم. دو نمایش با او کار کردم. مشایخی مانند دانشجویی که تازه از دانشکده فارغ‌التحصیل شده بود، دل به کار می‌داد و اصلا برایش مهم نبود که چندمین اثرش است چون خود را متعهد و مسوول به کار می‌دانست. از همه زودتر سر صحنه حاضر می‌شد و از همه دیرتر می‌رفت. آنقدر دل به کار می‌داد که باعث می‌شد در پشت صحنه آرامش به وجودبیاید. از نظر کار بازیگری چنان شخصیتی دارد که بزرگی‌اش را می‌توان در کارهایی که انجام داده است، دید. در هر نقشی که ظاهر می‌شد، همان کاراکتر را به خود می‌گرفت. من با بازیگران مختلفی همکاری کردم اما هرگز هیچ کدام به گرد او نمی‌رسند. برای اینکه به کارش ایمان دارد. هیچ‌وقت ادا و اصول در نمی‌آورد. مشایخی در عین بزرگی وقتی به زندگیش نگاه می‌کنید، می‌بینید بازیگر همان ضرب‌المثل معروف است: «درخت هرچه پرریازتر، افتاده تر». همیشه سرش پایین است و با افراد طبقه سوم و چهارم جامعه برخورد خیلی محبت‌آمیزی دارد. او بازیگری را درک کرده و ایمان دارد. با کارش هم شوخی ندارد. حتی با نسل جوان‌تر از خودش ارتباط خیلی خوب دارد و همین رابطه باعث شد جوان‌ها شیفته او باشند. در نمایش دومی که با مشایخی کار کردم، در راه بازگشت از اصفهان برای مراعات حالش، بلیت هواپیما گرفتم ولی قبول نکرد و گفت که دوست دارد با بچه‌های دیگر همراه باشد. به همین خاطر با اتوبوس برگشت. در طول مسیر ۴۰۳۰ جوان بودند و او با همه آنها دوست شد تا آنجا که برخی اوقات به جوان‌ها می‌گفتم کمی مراعات حال او را بکنند و بگذارند همیشه استراحت کند اما او می‌خواست که با آنها باشد.

آیین‌های روبرو

شخصیت مشایخی

فرا تر از سینماست



علیرضا محسه

بازیگر سینما و تلویزیون

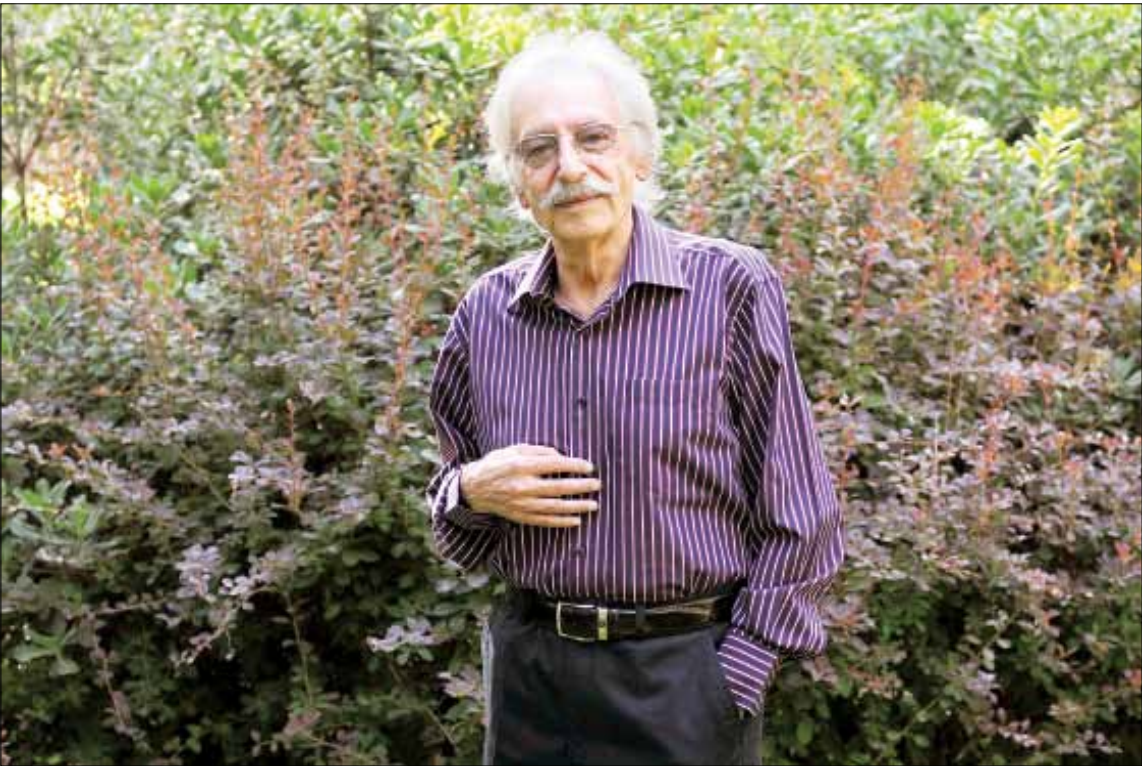
■ من توفیق همکاری با جمشید مشایخی را سال‌ها قبل در فیلم «دل‌آوران کوچه دلگشا» که در ستایش سینما بود، داشتم. او در فیلم‌های مختلفی حضور داشته و یک شخصیت نام‌آشنا برای همه ایرانیان است. مشایخی حتی در شهرستان‌ها نیز طرفداران خاص خود را دارد. من برای فیلمی یک ماه به همراه او در بندرانزلی بودم. عصرها بعد از کار، در خیابان‌ها با او قدم می‌زدم. وقتی واکنش و علاقه مردم را می‌دیدم، متوجه محبوبیت مشایخی شدم. مردم در مواجهه با او سر تعظیم می‌آوردند و این توجه برایم جالب بود. برخی از بازیگران به خاطر نوع بازی، چهره یا مسایل دیگری مطرح می‌شوند یا شهرت پیدا می‌کنند اما جدا از بازی خوب مشایخی من اعتقاد دارم باید شخصیت فردی او را به بازی و چهره‌اش اضافه کرد. یادم است یک‌بار که همراهش بودم، خانم و آقای به دیارشار آمدند و گفتند او شبیه پدرشان است. انگار مردم شخصیت او را در فامیل‌هایشان دیده‌اند و او را عضوی از خانواده‌شان می‌دانند. در واقع چهره مشایخی برای مردم آشناست. به همین دلیل است که در هر جمعی که او حضور دارد، احساس خوشایندی به آدم دست می‌دهد. این موقعیت برای کسی روی نمی‌دهد مگر اینکه بازیگر محبوبی باشد. با این همه می‌توانم بگویم این خصوصیات، منحصر به حال حاضر او نیستند بلکه از همان دوران جوانی او تمام این ویژگی‌های ظاهری را داشت. او از همان موقع در نقش‌های خوب بازی می‌کرد و حتی زمانی که جوان بود، در نقش آدم‌های بزرگ ظاهر می‌شد. حتی الان که با مشایخی در حال بازی در فیلمی به نام «بانویی از ماه» هستم، او همچنان تمام این خصایص را دارد. خصوصیت بازی او در بازیگری‌اش نیست. شخصیت مشایخی فرا‌تر از سینماست. حتی یادم است خیلی از بچه‌های سینما وقتی با مشکلی مواجه می‌شدند، برای وساطت یا رفع مشکل به مشایخی رجوع می‌کردند. از او می‌خواستند پادرمیانی کنند چون به مشایخی اعتماد داشتند و می‌دانستند او تمام تلاش خود را برای از بین بردن آن مساله انجام می‌داد. از دیگر نکاتی که می‌توان برای مشایخی ذکر کرد، این است که با جوان‌ها رابطه بسیار سالمی داشته و همیشه از حضور بازیگران بااستعداد استقبال می‌کند و خوشحال می‌شود. به همین دلیل از بازیگرانی که «غوره نشده موز می‌شوند» ناراحت می‌شود.

سینمای ایران

جمشید مشایخی در گفت‌وگو با«شرق»:

اخلاق و راست‌گویی «حجاری» را دوست داشتم

سجاد صاحبان زند



سجاد صاحبان زند در فیلم دوست داشتم

ازاو خواش کرد اما گفت اصرار نکند مشایخی نمی‌تواند نقش من را بازی کند. در حالت خواب هم کلی به من بر خورده بود و گفتم شما استاد منحصر به فردی هستید همه ایران، عاشق شما هستند، اما من هم در حرفه خود نیمچه استادی هستم.

بله علاوه بر این ترجیح می‌دهم با کسانی که سابقام را نادیده می‌گیرند، کار نکنم. مثلاً می‌گویند که قرار است تنها سه، چهار روز جلو دوربین باشم. اما من با سابقه بیش از پنج دهه کار قرار است برای این مدت جلو دوربین بروم. همه‌جا همین طور است. بعضی‌ها دکان بقالی باز کرده‌اند. این است که سر برخی جریان‌ها، من کمتر کار کردم.

■ **با هر کس که صحبت می‌کنیم، می‌گویند که در قدیم خیلی رفاقت داشتیم. به نظر شما چقدر این رفاقت‌ها و دوستی‌ها می‌تواند در تولید فیلم کمک کند؟**

خیلی موثر است. به هر حال ما در عرصه هنر با گذشتاهیم؛ عرصه‌ای که در آن بزرگان زیادی داشته‌ایم. مثل حضرت حافظ، مولانا، سعدی و عطار که راجع به دوستی بسیار شعر گفته‌اند و حرف زده‌اند. بدون دوستی و رفاقت انسان نمی‌تواند زندگی کند. به نظر من بزرگ‌ترین ثروت آدمی رفیق است. وقتی در زندگی انسان رفیق وجود ندارد انسان به هز می‌رود. در هر کاری رفیق ما را به کاری تشویق می‌کند، دلش به حال ما می‌سوزد، رفیق را برای ما باز می‌کند.

■ **شما در آخرین فیلم کیمیایی بازی کرده‌اید و اکران همین فیلم، سبب مصاحبه ما شد. از بازی در فیلم «قیصر» هم خاطراتی دارید؟**

آقای کیمیایی در «آریانا فیلم» که مسوول آن شایوز بودند، من و کشاورز را دعوت کرد تا متن نقش «فرمان» را بازی کنیم و خان دایی را کشاورز، هر در اداره تئاتر کار می‌کردیم. کشاورز نیامد. کیمیایی گفت، برویم پیش عباس جوانمرد. ایشان هم نیامد. یک روز که من در حیاط «آریانا فیلم» بودم، آقای کیمیایی، بهروز وثوقی و یکی دو نفر دیگر آنجا بودند. آقای کیمیایی گفتند، جمشید رفاقتم وقتی جلو دوربین می‌روم، لبت می‌برم. خاتم معتمد آریا و هنرمندان بزرگی هستند که آدم افتخار می‌کند در کنارشان کند. اگر من نقش دشمن کسی را در فیلم داشته باشم و با طرف دوست باشم و دوستش داشته باشم آن دشمنی گفتنگر از کار در می‌آید.

■ **کیمیای الان ۴۴ سال هست که فیلم می‌سازد، به نظر شما کیمیایی در این چند ساله چه تغییراتی کرده است؟ همه معتقدند که فیلم‌های قدیمی کیمیایی بهتر بوده، حتی دوستانش اعتقاد دارند فیلم‌های قدیمی‌اش بهتر از فیلم‌های جدید است.**

شما چه نظری دارید؟

این یک اعتقاد است که من آن را قبول ندارم. قبول ندارم که کیمیایی در این چند سال در جاده باشد. این امکان ندارد. کیمیایی هنرمند بزرگی است. گاهی پیش می‌آید که فیلم اول شما بسیار موفق است، اما این دلیل نمی‌شود که فیلم دوم شما شبیه کار اول باشد. من با کیمیایی در سه فیلم همکاری کردم: «قیصر»، «سرب» و «جرم». او در این سه فیلم، سه شخصیت متفاوت به من داد. این طور نبود که سه تا شخصیت مثل خان دایی به من بدهد. منتها یک مساله هست. سهود شخصیت‌هایی را به تصویر می‌کشد که وجود دارند اما خاص هستند. مثلاً نمی‌توان گفت امروز جلال‌کش نداریم. اتفاقاً خیلی هم داریم. نمی‌توانیم، بگوییم حرف زن و رفتار کردن این چنینی وجود ندارد. مسعود به دلیل شناختی که از آن نوع آدم‌ها دارد درباره آنها فیلم می‌سازد. نمی‌توان گفت سرفرت داشته است. من قبول ندارم.

■ **از پشت دوربین «قیصر» تا دوربین «جرم» کیمیایی چه تغییری کرده است؟ همین‌طور که خیلی از بزرگان این مرز و بوم تغییر کرده‌اند،**



مدار، نظم، اخلاق و همکاری



جعفر والی

کارگردان

■ من سال‌های سال با جمشید مشایخی کار کردم و به دلیل همین شناختی که از او به دست آوردم، می‌توانم او را یکی از با شخصیت‌ترین هنرپیشه‌های ایرانی توصیف کنم. این را بسدون تعارف می‌گویم، به خاطر تجربه‌های کاری زیادی که با او داشتم، شاید بیش از هر کس دیگری با هم همکاری کرده‌ایم. وقتی کاری را با مشایخی شروع می‌کنید، مطمئن هستید که به زیباترین شکل آن را انجام می‌دهد. مدار، نظم، اخلاق و همکاری منحصر به فرد از ویژگی‌های بارز کار این بازیگر است. متأسفانه در حال حاضر همه این پرئنسپ‌ها زیر و رو شده است. دیگر گروه‌های قبلی و حتی رفاقت‌های قبلی وجود ندارد و به همین دلیل بهترین خاطراتم از دورانی است که با مشایخی و بازیگران هم‌نسل او بازی می‌کردیم. گاهی مشایخی در حین انجام کار، پیشنهادهایی می‌داد که با قطعیت می‌توانم، بگویم باعث می‌شد به عنوان ستون کار جلوه کند. حساسیت‌هایی که برای کارش داشت به خاطر این بود که به کار دل می‌داد. مشایخی شیفته و فریفته کار می‌شد، شاید باور‌تان نشود، بعد از یک روز تمرین همان مشایخی دیربوز بود و انگار نه انگار که یک روز تأخیر افتاده بود. او همیشه دارای فکر و ایده بود و به زبانت شدن کار فکر می‌کرد. مطلقاً خودخواهی هنری نداشت. به عنوان یک هنرپیشه هیچ‌وقت به دنبال مصاحبه اختصاصی و اینکه خود را به تنهایی مطرح کند، نبود. به هیچ‌وجه خودشیفته نبود حتی در مواردی که حق بود مطرح شود، شاهد بودم خود را کنار می‌کشید تا جوان‌ها معرفی شوند. کسانی که روی صحنه با مشایخی کار کرده‌اند، معتقد هستند مقابل چنین بازیگری قرار گفتن احساس راحتی و صمیمیت دست می‌دهد و برای همین خوشایند است که روبروی او باشید. رفاقت درونی او چنان در کارش منعکس می‌شد که کار گروه را زیبا می‌کرد. اعتقاد به کار و صمیمیتی که نسبت به کار به وجود می‌آورد، باعث می‌شد شرایط کار دلنشین شود. همه ما کارهایی صرفاً برای امرار معاش خود انجام دادیم اما زمانی که با ذهنیت فرهنگی با یک اثر برخورد کنیم در نهایت کاری موفق می‌شود که می‌توان از حیثیت آن دفاع کرد و در مورد مشایخی هم این‌طور است. همیشه با ذهنیت فرهنگی‌باثر برخورد می‌کرد. یادم است یک‌بار با او به پیک نیک رفته بودیم. یکدفعه یک جمله از یک نقش را می‌گفت. مشایخی با نقش‌هایش زندگی می‌کرد. من هم زندگی کردن با نقش را از او یاد گرفتم. او کاراکترها را می‌شناخت و نقش را تکرار نمی‌کرد. در نمایش «آی با کلاه، آی بی کلاه» در یک صندلی فرو رفت و پایش زخمی شد اما کارش را ادامه داد. وقتی نمایش تمام شد، گفتش خونی شده بود و ما تازه فهمیدیم که مجروح شده است. با این همه در تمام مدت اجازه نداده بود نقش روبرویش متوجه شود و در کار او تأثیر بگذارد. مشایخی تا این حد تحت تأثیر نقش بود و سلامت ذهن داشت. من در مورد هیچ‌کس این‌طور حرف نمی‌زنم اما در مورد مشایخی قضیه فرق می‌کند. تمام این خصوصیات که درباره‌اش گفتم، واقعاً صادق است و برای همین تعارف و دروغ ننشتم. واقعاً تمام اینها آرزو دارم باز هم با مشایخی روی صحنه بروم. او مرد نازنینی است.

یادداشت شفاهی

در قلب مردم حرکت کرده است



بهراد فراهانی

بازیگر و کارگردان

■ به نظر من یک بازیگر در یک کشور عقب‌افتاده یا کشوری که عقب نگه داشته شده است، باید جامعه‌شناسی‌ای بداند که جمشید مشایخی می‌داند، مردم‌شناسی‌ای بداند که مشایخی می‌داند، عرفان و اشراقی بداند که او می‌داند. بیان مشایخی یکی از بی‌نقص‌ترین بیان‌هاست. او، خطا، نقاشی، طراحی و رنگ را می‌شناسد. مشایخی یک بازیگر مردمگراست که با خوشی و غم مردم شاد یا ناراحت می‌شد و خود را در کنار آنها می‌دید. از همه مهم‌تر اینکه زانوان مشایخی کمتر جلو دولتمردان خم شده است. او تداعی‌گر این شعر است: «ماییم که از پادشاهان باج گرفتیم/از زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم». او معلم بزرگ اخلاق است و می‌تواند سمبل بزرگی برای یک بازیگر شرقی باشد. مشایخی از نادر هنرمندانی است که می‌تواند فرهنگی‌کار و ایرانی‌کار باشد. او از غروری برخوردار است که نماینده هنرمند متعهد و دلسوز جامعه است. مشایخی با بازیگرانی که به دولت چسبندگی داشته باشند، ارتباطی ندارد. او یکی از شخصیت‌هایی است که به بازیگر، روبه‌رو فرصت می‌دهد خوب بازی کند و این هم به خاطر این قوت و بزرگواری عارفانه‌ای است که دارد. مشایخی همیشه به طرف مقابل احساس راحتی و صمیمیت می‌دهد. شاید کمتر بازیگری مثل او با حافظ و مولانا آشنا باشد. مشایخی در قلب مردم حرکت کرده است. در کوچه، بازار و... همیشه با مردم نشست و برخاست کرد. او مثل سعدی است. قلندری است که مهربانی را نسبت به مردم فراموش نکرده. او کسی است که عشق و محبت را فراگرفته است.

ایشان هم تغییر کرده است. شعور، آگاهی، دانش و بینش او بسیار تکامل یافته است و این اتفاق خیلی طبیعی است. با مسعود که برخورد می‌کنم، متوجه این تفاوت می‌شوم. نمی‌گویم مسعود «قیصر» دانش و بینش نداشت. داشت چرا که اگر این دانش و بینش نبود، «قیصر» ساخته نمی‌شد. اما امروز دانش و فرهنگ و بینش او تغییر یافته و حرکت رو به جلویی داشته است. اگر مسعود، مسعود «قیصر» می‌ماند که درجا زده بود. وقتی پای صحبت‌های او می‌نشینی متوجه می‌شوی که بسیار تغییر کرده است. خیلی از منتقدان مسعود را قبول دارند و او را از چهره‌های برجسته می‌دانند. مگر اینکه کسی بخواهد سال‌ها تلاش و زحمات کسی را نادیده بگیرد.

■ **شما در فیلم‌های خیلی خوبی بازی کرده‌اید. با این همه، فیلم‌هایی هم بوده که در آن حضور نداشته‌اید. دوست داشتید در کدام یک از این فیلم‌ها می‌بود؟**

علی حاتمى فیلمنامه‌ای درباره پهلوان تختی نوشته بود که من هنوز آن را دارم. من نقش «هرمد» را بازی می‌کردم.

■ **یک نقش تمثیلی...**

بله یعنی هر گاه او پیروز بود مردم خوشحال می‌شدند و هر گاه شکست می‌خورد، نراحت می‌شدند. من به علی حاتمى گفتم پهلوان تختی را خیلی‌ها دوست دارند و از نزدیک او را می‌شناسند. خود من از نزدیک ایشان را ملاقات کردم و مسابقات‌شان را در تهران می‌دیدم. به علی (حاتمى) گفتم همه تختی را می‌شناسند و برای ساختن آن مشکل پیدا می‌کنی. مثلاً عده‌ای می‌گویند که تختی را کشند و عده‌ای می‌گویند خودکشی کرده‌ست. من دوستی داشتم به اسم ناصر ضرام. او اولین کسی بود که برای تختی ختم گرفت. او می‌گفت، تختی خودکشی کرده و دلایلی هم داشتم که غلط نبود. به حاتمى گفتم تو این کار، دنبال چی هستی؟ گفت ۴۸ ساعت به من فرصت بده. بعد ۴۸ ساعت آمد، گفت: ما را دوندبه‌باش با تختی با دوندبه سفید کشتی می‌گیرد. دوندبه سفید را ضربه فنی می‌کند. خیلی خوشم آمد. اما علی فرصت نکرد فیلم را بسازد و در نسخه بعدی، این ماجرا اصلاً نیست. قرار بود در فیلم «دلشدگان» رهبر (اکستر) را بازی کنم. رفتم گرم شدم و به علی گفتم کار دیگری به من پیشنهاد شد. گفت: در کاری پیشنهاد شده قبول کن. من اول شهپروز را تو کار دارم. قرارداد آن سرریال را بستم و در قرارداد درج کرده که باید طوری باشد تا من اول شهپروز بتوانم در «دلشدگان» بازی کنم. ۱۰ مرداد بود که در خیابان ایران کار می‌کردیم. مدیر تولیدشان آمد و گفت که کار زودتر استرات خورده. من نمی‌توانستم کار را نصفه‌ها کنم و در کار علی حاتمى باشم. این هم جزو کارهایی بود که من دوست داشتم بازی کنم و نه نشد.

■ **فکر کنم نقش آهنگساز برای شما خیلی جذاب باشد. چون پسر شما هم آهنگساز است.**

من روی پسرم هیچ تأثیری نداشتم، چون خودش از چهار سالگی علاقه داشت و آهنگ‌های بتهوون را حفظ بود. من نمی‌خواستم دنبال موسیقی بروم ولی او عاشق موسیقی بود. او دنیایی برای خودش دارد و برای رسیدن به دانش موسیقی تلاش‌های زیادی کرده است. دوست داشتم چیزهایی را که می‌داند به مردم ایران یاد بدهد ولی مسایلی پیش آمد که بشیمان شد. حصاد‌ها دم را نبودیم می‌کند.

■ **شما با هنرهای متفاوتی در زندگی‌تان درگیر بوده‌اید. اگر یک‌بار فرصت داشتید یک هنر را انتخاب کنید چه چیزی انتخاب می‌کردید؟**

موسیقی. از بچگی عاشق موسیقی بودم. دلم می‌خواست که ویولنیست بشوم. ما در «پارچین» (در نزدیکی تهران) بودیم، جایی که کارخانه شیمیایی ارتش که دینامیت و باروت و اسید سولفوریک می‌ساخت. آن موقع هر زمانی که ماشین می‌جولستیم بود که بتوانیم به تهران بیاییم و کار را دنبال کنیم. تئاتر کار می‌کرد. کلاس پنجم نمایشنامه می‌نوشتم و کارگردانی می‌کردم و خودم هم در این نمایش‌ها بازی می‌کردم.

■ **خیلی از هم‌نسل‌های شما دوست داشتند موسیقی‌دان بشوند و نشندند مثل شما، شاملو و... فکر می‌کنم موسیقی مثل آن دوره مثل سینما در دوره ما بود. آن روزها همه می‌خواستند نوازنده شوند و حالا بازیگر...**

بدون موسیقی نمی‌شود. زندگی‌کرد موسیقی در طبیعت هست. شما حتی وقتی کنار دریا، رودخانه و بیابان می‌روید موسیقی را حس می‌کنید. موسیقیدان‌ها هم از طبیعت الهام گرفته‌اند. موسیقی خوب شما را زنده نگه می‌دارد. من عاشق موسیقی‌ام. بیشتر آهنگ‌های بزرگان موسیقی را گوش می‌دهم مثل کنسرت‌های «کپلا» و آثار بنان. استاد عبادی را هم بسیار دوست دارم. او استاد بی‌نظیر سه تار بود و البته بسیار شریف. آثار پرویز یاحقی را هم بسیار دوست دارم و همچنین اسدالله ملک هم همسایه‌ام بود.

■ **ناصر حجازی را هم از نزدیک می‌شناخید که به عبادت‌اش رفقتی؟**

نه بازی‌های ایشان را می‌دیدم و به عنوان یک ورزشکار بزرگ، با اخلاق و راستگو دوست‌اش داشتم. پارسال هم به عبادت‌اش رفتم و دوست داشتم که از نزدیک ببینمش. منازم که از دنیا رفت، توتی روزی که دیدمش سر حال بود و وقتی خبر فوتش را شنیدم، خیلی نراحت شدم. در ورزشکاران ناصر ضرام و سیدمحمد طباطبایی که چند ماهی است از دنیا رفته و قهرمان سوم جهان در وزن چهارم بود و روحیه و اخلاقی شبیه تختی داشت و همه کسانی که با کشتی آشنا هستند، عاشق محمد بودند را می‌شناختم. بارها عرض کردم که همه پهلوان‌ها را دوست دارم. معلم‌ان را ملت ایرانند و عاشق ایران و ملت ایران هستم. باز هم می‌گویم که خاک پای مردم ایران هستم.